

امیرمؤمنان علی (ع) چنان حقوق‌مداری را پاس می‌داشت که مخالفت‌های خوارج را تا زمانی که به حقوق مردمان تجاوز نکردند و دست جنایت از آستین بیرون نیاوردند، تحمل کرد و دشنام‌های آنان به خود و [حتی] بالاتر از آن را دلیلی بر محدود کردن آنان و قطع حقوقشان ندید.^۱ خوارج زبان به تکفیر امام علی (ع) گشودند و وی را بسیار تهدید کردند، اما آن حضرت براساس حقوق‌مداری با آنان برخورد کرد و اخلاق انسانی را در والاترین مرتبه‌اش جلوه بخشید. البته این برخورد امام با خوارج، عده‌ای از آنان را نرم نمود و از دایره کسانی که در مقابل حضرت ایستادند و شمشیر کشیدند، بیرون بُرد.^۲

پاس داشتن حقوق انسان‌ها و ادای حق آنان که از ادای حق گریزانند، در بسیاری از موارد تأثیر مثبت دارد و آن گریزندگان از ادای حق را رام می‌نماید. در سخنان امیر بیان، علی (ع) چنین وارد شده است:

مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَدَهُ.^۳

آن که حق کسی را گزارد که حقش را به‌جا نیاورده، [در حقیقت] او را رام خود نموده است.

کسی که در حقوق‌مداری بدین مرتبه رسیده باشد که حتی در برابر آن که حق او را به‌جا نمی‌آورد، پایبند به حقوق می‌ماند و حق وی را آن‌طور که باید، می‌گزارد، در واقع او را به بند خویش می‌کشد.^۴

امیرمؤمنان علی (ع) خود نمونه‌ای عالی حقوق‌مداری بود و تلاش می‌کرد جامعه و حکومتی حقوق‌مدار تأسیس کند. روایت شده است که آن حضرت ابوالأسود دُنَلِی - از اصحاب نیک، وفادار و از عالمان برجسته - را به‌عنوان قاضی منصوب نمود و پس از مدتی بسیار کوتاه او را از منصب قضاوت عزل نمود و در پستی دیگر گماشت. ابوالأسود به امام (ع) گفت که به چه دلیل مرا عزل نموده‌ای؟ من نه خیانتی کرده‌ام و نه دست به جنایتی آلوده‌ام! امام (ع) به او فرمود: »

إِنِّي رَأَيْتُ كَلَامَكَ يَعْلُو كَلَامَ خَصْمِكَ:^۵

[به این دلیل تو را عزل نمودم که] دریافتم [به‌هنگام سخن گفتن در دادگاه] صدایت را از صدای مراجعه‌کننده بلندتر می‌کنی!

شگفتا که پاسداری از حقوق انسانی در سیره علوی تا بدین اندازه محترم و معتبر است که اگر قاضی صدای خود را از صدای طرفین دعوا بلندتر کند و حقوق انسانی را آن‌گونه که باید، پاس ندارد، عزل می‌گردد! این‌گونه رفتارها و رعایت حقوق در همه عرصه‌ها، چیزی به نام حقوق‌مداری را رقم می‌زند که در سایه آن، همگان در نعمت، امنیت، عدالت و سلامت زندگی کنند.

۱ . بنگرید به: الهروی، الاموال، ص 297.

۲ . بنگرید به: البلاذری، أنساب الاشراف، ج 3، ص 146.

۳ . سید رضی، نصح البلاغه، حکمت 164؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نصح البلاغه، ج 18، ص 388، حکمت 166.

۴ . بنگرید به: القمی، شرح حکم نصح البلاغه، ص 223.

۵ . ابن ابی‌جمهور الاحسانی، عوال اللالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیّه، ج 2، ص 343؛ النوری الطبرسی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج 17، ص 359.

(د) حقوق متقابل (حقوق و حدود)

حقوق در معنای مطالبات و طلب‌ها کاملاً دو سویه و متقابل است. در این معنا حقوق یک‌طرفه، بی‌معناست، و حق و تکلیف، و حقوق و حدود ملازم یکدیگرند. اگر قرار باشد حق یک‌طرفه وجود داشته باشد، جز برای خدای متعال معنا ندارد، آن‌هم به سبب قدرت بی‌حد و لایزال و عدالت محض و فراگیر خداوند است که با وجود این، خدای رحمان از سرِ رحمت و بخشندگی و از باب کرامت و افزون‌دهی، آن را نیز دو طرفه قراردادده است. بیان امیرمؤمنان علی (ع) در این باره کاملاً روشن است:

لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ، وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ، وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ ذُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفْضُلاً مِنْهُ، وَ تَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.¹

برای کسی حقی فراهم نمی‌شود مگر اینکه بر عهده او تکلیفی بار می‌گردد، و بر عهده کسی تکلیفی بار نمی‌شود مگر اینکه برای او حقی فراهم می‌گردد؛ و اگر این امکان بود که حق برای کسی فراهم شود و تکلیفی بر او بار ننگردد، بی‌گمان این حق یک‌سویه فقط ویژه خدای سبحان بود، نه کسی دیگر از آفریدگانش؛ به‌خاطر قدرت او بر بندگانش، و به سبب عدالت او که در همه فرمان‌های گوناگونش محقق است؛ لیکن خدای سبحان حق خود را بر بندگان چنین قرار داده است که او را فرمان برند، و پاداش آنان را بر خود دو چندان یا بیشتر نهاده است؛ که او سزاوار چنین پاداش‌دهی بر اساس افزون‌بخشی است، و او شایسته چنین گستردگی در افزون‌دهی است.

بنابراین، درباره مخلوقات به هیچ وجه حقوق یک‌طرفه وجود ندارد و کسی را بر دیگران حقی نیست، مگر اینکه دیگران را نیز بر او حقی است یعنی هر کجا دو طرف وجود دارد، حق دو طرفه است. در این میان مهم‌ترین، اساسی‌ترین و کارسازترین حقوق دو طرفه، حق زمامداران و مردم است:

ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افترضها لبعض الناس على بعض، فجعلها تكافاً في وجوبها، و يوجب بعضها بعضاً، ولا يستوجب بعضها إلا ببعض.²

پس خدای سبحان برخی از حق‌های خود را برای بعض مردم واجب داشت، و آن حق‌ها را برابر هم نهاد، و واجب شدن حقی را مقابل ادای حقی گذاشت؛ حقی بر کسی واجب نبود، مگر حقی که برابر آن است، گزارده شود.

¹ . سید رضی، نهج‌البلاغه، خطبه 216.

² . همان.

حکومت علی (ع) سرشار از آموزش حقوق متقابل حکومت و مردم است. امام (ع) در این راه سخن‌ها ایراد فرمود و تلاش بسیار نمود تا مردم با حقوق خویش و حقوق حکومت به درستی آشنا شوند، به گونه‌ای که حقوق خود را مطالبه کنند و حقوق حکومت را ادا نمایند، همچنین کارگزاران، حقوق مردم را به جا آورند و حقوق حکومت را برپا دارند.

فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ.¹

همانا خدا بر شما برای من حقی قرار داده، چون سرپرستی شما را به عهده‌ام نهاده؛ و برای شما نیز حقی است بر من، همانند حقی من که بر گردن شماست. پس حق، فراخ‌تر چیزهاست که وصف آن گویند و مجال آن تنگ، اگر خواهند از یکدیگر انصاف جویند.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ.²

مردم! مرا بر شما حقی، و شما را بر من حقی است.

اگر حکومت حق نظارت بر امور را دارد، مردم نیز حق نظارت بر حکومت را دارند؛ اگر حکومت حق نصیحت و انتقاد دارد، مردم نیز دارند؛ اگر حکومت حق پرسش و مؤاخذه دارد، مردم نیز دارند و سایر حقوق نیز همین گونه است.

اقسام حقوق

در آموزه‌های علی (ع) به اقسام حقوق پرداخته شده است: حقوق خدا، حقوق خود، حقوق مردمان، حقوق زمامداران، حقوق مخالفان، حقوق اقلیت‌های دینی، حقوق کار و مسئولیت، حقوق طبیعت، حقوق حیوانات و جز اینها، که به گوشه‌هایی از این حقوق اشاره می‌شود:

1. حقوق خدا

از نگاه علی (ع) هر چه نعمت خداست، خدا را در آن حقی است که باید ادا شود.

إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ آذَاهُ زَادَهُ مِنْهَا، وَ مَنْ قَصَرَ فِيهِ خَاطَرَ بَزْوَالِ نِعْمَتِهِ.³

خدا را در هر نعمتی حقی است، هر که آن حق را از عهده برون کند، نعمت را بر او افزون کند؛ و آن که در آن کوتاهی روا دارد، خود را در خطر از دست دادن نعمت اندازد.

اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین حق خداوند بر بندگان، حق اطاعت و فرمان‌برداری است:

وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ.⁴

لیکن خدای سبحان حق خود را بر بندگان چنین قرار داده است که او را فرمان‌برند.

1. همان.

2. همان، خطبه 34.

3. همان، حکمت 244.

4. همان، خطبه 216.

بنابراین آدمی را نشاید که جز حق را فرمان برد و از آفریده‌ای اطاعت کند، در آنچه نافرمانی خداوند است.

لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.¹

فرمان هیچ آفریده‌ای را که در جهت نافرمانی از آفریدگار است نباید برد.

امیرمؤمنان علی (ع) پرواپیشگی، پرواداری و مرزبانی را حق خدا بر انسان‌ها برشمرده که با ادای آن، حقی متقابل برای انسان‌ها فراهم می‌شود:

عِبَادَ اللَّهِ! أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَالْمُوجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقِّكُمْ.²

بندگان خدا! شما را سفارش می‌کنم به پرواداشتن از خدا، که پرواداری حق خداست بر شما، و موجب حق شما بر خدا می‌شود.

2. حقوق خویشتن

از مهمترین حقوق آدمی بر خودش این است که شکر وجود خود گزارد و خود را هدر ندهد. استعدادهای خود را به درستی شکوفا کند و پیوسته رو به کمال سیر نماید. آگاهی آدمی از ارزش‌های وجود خویش و استعدادهای درونی خود، زمینه‌ای اساسی برای تلاش در تربیت، تقویت، فعلیت بخشیدن به آنها و بهره‌برداری درست از وجود و توان خود در جهت کمال مطلوب است.

الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ.³

دانا کسی است که قدر خود را بشناسد و در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را نشناسد.

حرمت انسان به این است که مرتبت خویش را بشناسد، در راه شکوفایی خود گام بردارد، در حوزه کار خویش مرزبانی نماید و پای از حق فراتر نهد؛ این از حقوق اساسی آدمی بر گردن خویش است.

مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ، وَ مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ، وَ أَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذَتْ بِهِ سَبَبٌ يَنْتَكِ وَ بَيْنَ اللَّهِ.⁴

هر که پای از حق برون نهد، راه بر او تنگ شود، و هر که اندازه خود بداند، حرمتش باقی ماند؛ و استوارترین رشته برای تو، رشته‌ای است که میان تو و خداست.

حفظ کرامت انسانی خود و دور نگه‌داشتن خویش از پستی، از جمله حقوق اساسی آدمی بر خویشتن است که هیچ جایگزینی ندارد:

أَكْرِمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَيْئَةٍ، وَ إِنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا.⁵

1. همان، حکمت 165.

2. همان، خطبه 191.

3. همان، خطبه 103.

4. همان، نامه 31.

5. همان.

نفس خود را از هر پستی گرامی بدار، هر چند تو را به آنچه می خواهی، برساند؛ زیرا آنچه را از خود بر سر این کار می نهی، هرگز به تو برنگرداند.

3. حقوق مردمان

برای مردمان حقوق بسیاری مطرح شده است، از جمله: تأمین منافعشان از جانب زمامداران.
إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ، فَيَقْرُبُهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَّلُوها، فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَىٰ غَيْرِهِمْ.¹

همانا برای خدا بندگانی است که آنان را به نعمت‌ها مخصوص کند، برای سودهای بندگان. پس آن نعمت‌ها را در دست آنان می‌نهد، چندان که آن را ببخشند و چون از بخشش باز ایستند، نعمت‌ها را از ایشان بستانند و دیگران را بدان مخصوص گرداند.

از دیگر حقوق مردمان بر حکومت این است:

فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَىٰ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَ تَوْفِيرُ فَيُكْم عَلَيْكُمْ، وَ نَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا.²
از جمله حقوق شما بر من زمامدار این است که خیرخواهی را از شما دریغ ندارم، درآمدهایتان را فراوان سازم، و شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم، تا بدانید.

مردم دارای حقوق سیاسی، اقتصادی، آموزشی و تربیتی اند که امام آنها را به‌عنوان حقوق مسلم ایشان برشمرده است. مردم حق دارند بدانند، برسند، نصیحت و خیرخواهی، انتقاد و مؤاخذه، استیضاح و اعتراض نمایند. این حق برای آنان است که با ایشان به‌درستی و مهربانی و با کرامت و رحمت رفتار شود؛ حق دارند در همه امور نقش داشته باشند و مشارکت نمایند.

مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَىٰ عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَىٰ إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ وَ لَيْسَ أَمْرٌ - وَ إِنَّ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ، وَ تَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَىٰ مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ، وَ لَا أَمْرٌ - وَ إِنَّ صَغَرَتْهُ النَّفُوسُ، وَ أَفْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَىٰ ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ.³

از جمله حق‌های خدا بر بندگان، یکدیگر را به مقدار توان اندرز دادن، برپا داشتن حق میان خود و یاری یکدیگر نمودن است. هیچ کس هر چند قدر وی در حق بیشتر بود و فضیلت او در دین پیش‌تر، بی‌نیاز نیست که او را در گزاردن حق خدا یاری کنند؛ و هیچ کس هر چند مردم او را خوار شمارند، و دیده‌ها وی را بی‌مقدار، خردتر از آن نیست که کسی را در انجام دادن حق یاری کند، یا دیگری به یاری او برنخیزد.

1. همان، حکمت 425.

2. همان، خطبه 34.

3. همان، خطبه 216.

ه) پیامدهای پایبندی به حقوق دیگران

پایبندی به حقوق و رعایت حقوق متقابل، در هر حوزه‌ای موجب تحقق عدالت، پیدایش الفت و زمینه‌ساز اخلاقیات و روابط درست انسانی است.

فَإِذَا أَدَّتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَ جَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنُنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَ طَمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَ يَسْتَوْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.¹

پس چون مردم حق زمامدار را بگذارند و زمامدار حق مردم را به جا آورد، حق میان آنان ارزشمند، راه‌های دین پدیدار، نشانه‌های عدالت برجا و سنت چنان که باید اجرا می‌شود. پس کار زمانه به سامان می‌رسد و روزگار اصلاح می‌گردد، و به پایداری و برقرارماندن دولت امید می‌رود و دشمنان [از نابودی و سقوط چنین مجتمعی] ناامید می‌گردند.

سخن امام (ع) در بیان پیامدها و نتایج پایبندی به حقوق و رعایت حقوق متقابل، بیانگر نکاتی اساسی است:

1. عزت حق، یعنی ارجمندی و استواری حق در جامعه در گرو رعایت حقوق متقابل زمامدار و مردم است. این گونه است که روابط سیاسی و اجتماعی تابعی از حق می‌گردد و در جامعه به درستی مدیریت می‌شود.
2. با رعایت حقوق متقابل، دین و دین‌داری جلوه‌گر می‌شود. مشخص است که در نگاه علی (ع) برای فراهم کردن زمینه رشد دین و تعالی دین‌داری، باید حقوق متقابل به طور عینی تحقق یابد؛ یعنی دین و دین‌داری در بستر حقوق‌مداری معنا می‌یابد.
3. عدالت در وجوه مختلفش تابعی از رعایت حقوق متقابل و پایبندی به آن است. شعار عدالت بدون شناخت حقوق متقابل و تحقق آن حقوق، راه به جایی نخواهد برد. در جامعه‌ای که حقوق، مبنای رفتارها و مناسبات قرار گیرد، عدالت به راحتی تحقق می‌پذیرد.
4. سنت‌های نبوی، راه و رسم‌های پسندیده و سعادت‌بخش اخلاقی در وجوه مختلف زندگی در شرایطی به بار می‌نشیند که حقوق متقابل جلوه یابد.
5. با فراهم شدن این چهار امر، زمانه چنان می‌شود که شوق زندگی و تکاپوی متعالی در آن موج می‌زند، مردمان از زیستن خود خشنود می‌گردند، هر روز خود را بهتر از قبل می‌بینند، پس رضایت عمومی فراهم می‌شود. چنین مجتمعی برقرار می‌ماند، زیرا عوامل پایدارکننده به سبب رعایت و پایبندی به حقوق متقابل در آن فراهم است؛ آنچه از جانب دشمنان در جهت تضعیف و تخریب چنین مجتمعی صورت پذیرد، راه به جایی نمی‌برد؛ چرا که بنیان‌های اساسی آن با حقوق‌مداری محکم است.

¹. همان.

و) پیامدهای زایل کردن حقوق دیگران

زایل کردن حقوق و عدم رعایت حقوق متقابل، در هر عرصه‌ای آثاری مخرب و تباہ‌کننده دارد و این امر، زمینه‌ساز انواع انحطاطهای اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است.

وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَاءُ، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَ كَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَ تَرَكْتُ مَحَاجِجَ السُّنَنِ، فَعَمِلَ بِالْهَوَى، وَ عَطَّلَتِ الْأَحْكَامُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَّلَ، وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلِ فُعِلَ! فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَ تَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَ تَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ.¹

و اگر مردم بر زمامدار چیره شوند و یا زمامدار بر مردم ستم کند، اختلاف کلمه پدیدار گردد؛ نشانه‌های ستم آشکار و تباہی در دین بسیار شود؛ راه‌های روشن سنت را رها نموده و از روی هوا کار کنند، احکام فروگذار شود، بیماری‌های روحی و روانی رو به فزونی گذارد. بی‌می‌نکنند که حقی بزرگ فرو نهاده و یا باطلی سترگ انجام شود. آنگاه نیکان، خوار و بدکاران ارجمند شوند و تاوان فراوان بر گردن بندگان از جانب پروردگار باشد.

امام به نکاتی مهم در روشن شدن پیامدها و نتایج زیر پا گذاشتن حقوق متقابل پرداخته‌است:

1. در مجتمعی که به حقوق یکدیگر تجاوز می‌شود، اختلاف کلمه و نزاع و درگیری، نخستین جوانه‌های این درخت است. به‌طور کلی، هر جا که اختلافی پیش می‌آید، در درجه اول باید به جستجوی عدم رعایت حقوق متقابل برخاست.

2. ظهور ستم و بیداد، محصول تجاوز به حقوق یکدیگر است. در جامعه‌ای که پایبندی به حقوق متقابل نیست، وجود اقسام بی‌عدالتی‌ها، قانون‌شکنی‌ها و بی‌حرمتی‌ها امری طبیعی است.

3. آنجا که حقوق زیرپا گذاشته می‌شود، دین و دین‌داری آسیب‌های جدی می‌بیند، تبهکاری در دین فراوان می‌شود و هر گروه اجتماعی، دین را وسیله و ابزار مقاصد ناسالم و تباہ خویش قرار می‌دهد.

4. در نتیجه پشت کردن به حقوق متقابل، سنت‌های نیکوی نبوی و راه و رسم‌های درست اخلاقی ترک می‌شود و بی‌اخلاقی، مردم و حکومت را در کام خود فرو می‌برد.

5. با فراهم شدن این چهار امر، هواپرستی فراگیر می‌شود و هر کس جز به منافع خود نمی‌اندیشد و تنها امیال خود را می‌جوید. به این ترتیب، به ضوابط، احکام و قوانین الهی پشت پا زده می‌شود، دین‌گریزی رسمیت می‌یابد، مردم به انواع بیماری‌های روحی و روانی دچار می‌شوند، جامعه در افسردگی، پرخاشگری و خشونت‌ورزی فرو می‌رود، بحران‌های فکری، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه را در برمی‌گیرد و کسی نگران این امور نمی‌گردد؛ زیرا مردم و حکومت سر در گریبان خود دارند. این امور کار را بدانجا می‌رساند که نیکان و صالحان، خوار و بی‌مقدار و منزوی و برکنار می‌شوند و بدان و نابکاران، ارجمند، همه‌کاره و میدان‌دار می‌گردند. چنین جامعه‌ای باید در انتظار کیفرهای سخت الهی باشد که سنت‌های حاکم بر عالم با کسی یا گروهی و یا حکومتی خویشاوندی ندارد و بر همگان یکسان است.

¹ . همان.

پرسش و پژوهش

1. نمونه‌هایی از کاربرد واژه حق در نهج البلاغه را بیابید.
2. حقوق‌مداری به چه معنا است؟ آن را بر اساس رفتارشناسی علی (ع) تبیین کنید.
3. مواردی از حقوق فردی و شخصی را در نهج البلاغه برشمارید.
4. مواردی از حقوق اجتماعی و سیاسی را در نهج البلاغه گزارش کنید.
5. پیامدهای فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پایبندی و بی‌حرمتی به حقوق دیگران را بیابید.

منابع برای مطالعه بیشتر

1. مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا.
2. مصطفی دلشاد تهرانی، تراز حیات: ساختارشناسی عدالت در نهج البلاغه، تهران، دریا.
3. مصطفی دلشاد تهرانی، آزادی و حقوق انسانی در نهج البلاغه، تهران، نشر همراه.

فصل چهارم: اندیشه سیاسی

اهداف

هدف از ارائه مطالب فصل اندیشه سیاسی این است که خواننده:

1. با مفهوم سیاست آشنا شود.
2. جایگاه و اهمیت سیاست نزد علی (ع) را دریابد.
3. اهداف و غایت سیاست را بشناسد.

الف) مفهوم‌شناسی سیاست

واژه‌شناسی

واژه «سیاست» از ماده «سوس» گرفته شده است که به معنای ریاست، و خُلق و خو و طبع است،¹ چنان که گویند: «سَاسَ الْأَمْرَ سِيَاسَةً: قَامَ بِهِ»² یعنی به آن کار قیام کرد. و «السِّيَاسَةُ: الْقِيَامُ عَلَى الشَّيْءِ بِمَا يُصْلِحُهُ»³ یعنی سیاست قیام کردن و اقدام نمودن بر چیزی برای به سامان آوردن و اصلاح کردن آن است. همچنین «سیاست» به معنای حکم راندن، ریاست، مصلحت، تدبیر، دوراندیشی، تربیت، تأدیب، و محافظت آمده است.⁴ «سائس» که جمع آن «ساسة» و «سؤاس» است به شخص تأدیب کننده و تربیت کننده، و حاکم و تدبیر کننده و مدبر گویند.⁵ لغت‌شناسان در تعریف سیاست چنین آورده‌اند:

السِّيَاسَةُ اسْتِصْلَاحُ الْخَلْقِ يَارشَادِهِمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمَنْجِي فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ.⁶

سیاست عبارت است از همت گماشتن به اصلاح مردمان با ارشاد و هدایت آنان به سوی راه نجات در دنیا و آخرت. آنچه درباره پیامبر اکرم و امامان آمده است، با همین معنا مناسب است،⁷ مانند: «أَنْتُمْ سَاسَةُ الْعِبَادِ»،⁸ و «الإِمَامُ عَارِفٌ بِالسِّيَاسَةِ»⁹ و «ثُمَّ فَوَّضَ إِلَى النَّبِيِّ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لَيْسُوسَ عِبَادَةٍ»¹⁰ سپس خداوند امر دین و امت را به پیامبر سپرد تا بندگان او را رهبری کند».

1. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج 3، ص 119؛ ابن منظور، لسان العرب، ج 6، ص 430-429.

2. همان، ص 429.

3. همان.

4. دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه «سیاست».

5. الشرتونی، اقرب الموارد، ج 1، ص 556.

6. همان.

7. الطُّوْحِيُّ، مجمع البحرين، ج 4، ص 78.

8. همان.

9. همان.

10. همان.

ب) مفهوم سیاست در علم سیاست

اندیشمندان سیاسی از چند قرن پیش از میلاد مسیح به بحث درباره سیاست و علم سیاست پرداخته‌اند، و درباره حدود و مرزهای آن کتاب نوشته‌اند که کتاب سیاست ارسطو (در گذشته به سال 321 یا 322 پیش از میلاد) از جمله برجسته‌ترین آثار کهن در این عرصه است،^۱ ولی مفهوم، تعریف و حدود و مرزهای سیاست پیوسته محل بحث و معرکه آرا و نظریات مختلف بوده است.

واژه سیاست، در اصطلاح علم سیاست، به معنی گوناگونی به کار رفته است. برخی از این تعاریف عبارت است از: فن کشورداری و کسب قدرت اجتماعی؛^۲ قدرت و فن کسب، توزیع و حفظ آن؛^۳ علم حکومت به کشورها؛^۴ و فن و عمل حکومت بر جوامع انسانی.^۵

مهم‌ترین و کلی‌ترین موضوعات علم سیاست، دولت، حکومت و قدرت است،^۶ ولی درباره تعریف و مفهوم علمی و دقیق سیاست، دیدگاه مشترکی وجود ندارد. البته تلاش فیلسوفان از عصر افلاطون و ارسطو تا امروز برای کشف و ارائه تعریفی دقیق از سیاست، استمرار داشته است.^۷ این اختلاف نظر از عوامل متعددی سرچشمه می‌گیرد که مهم‌ترین آن، اختلاف در نوع نگرش فلاسفه و دانشمندان علم سیاست به مجموعه هستی است.^۸ نوع تلقی و بینش فیلسوف یا عالم سیاست به آدم و عالم و نگاه وی به مجموعه نظام هستی و مبدأ و غایت آن، قطعاً در نگرش وی به سیاست و تعریف آن، دخالت دارد. افزون بر این، تعریف سیاست را، گاه بر مبنای، آن‌گونه که هست، و گاه بر مبنای، آن‌گونه که باید باشد، ارائه کرده‌اند، و همین اختلاف در مبنای منشأ اختلاف در تعریف^۹ گشته است.^{۱۰}

ج) جایگاه و اهمیت سیاست نزد امام علی (ع)

سیاست در اندیشه امیرالمؤمنین علی (ع) به مفهوم هدایت و رهبری است. سیاست، تدبیر امور و فراهم کردن زمینه‌های لازم برای اصلاح مردم با هدایت ایشان در جهت بسامانی و خوشبختی این جهانی و نجات و سعادت آن جهانی است؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع)، سیاست درست و نیکو را مایه راستی و درستی و برپایی مردم دانسته و فرموده است:

۱. بنگرید به: ارسطو، سیاست، پیشگفتار، ص 26-19.

۲. عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، ص 19.

۳. حشمت‌زاده، مسائل اساسی علم سیاست، ص 57.

۴. دوورژه، اصول علم سیاست، ص 17.

۵. همان.

۶. حشمت‌زاده، مسائل اساسی علم سیاست، ص 24.

۷. همان، ص 10.

۸. همان، ص 38.

۹. دوورژه، اصول علم سیاست، ص 22.

۱۰. جمعی از نویسندگان، زیر نظر علی‌اکبر رشاد، دانشنامه امام علی*، ج 6، مقاله «امام علی* و سیاست»، ص 13.

حُسْنُ السِّيَاسَةِ قَوَامُ الرَّعِيَّةِ^۱

نیکویی سیاست، برپا دارنده مردم است.

در اندیشه علی (ع) سیاست به هیچ وجه به مفهوم قدرت‌مداری، خودرأیی، تحکم و تجبر نیست، بلکه تدبیر صحیح امور در جهت خدمت به مردم، تحقق عدالت و فراهم کردن زمینه تربیت است. از این رو، امام علی (ع) زمامداران قدرت‌مدار و خودکامه را، سیاستمدار و شایسته قرار گرفتن در جایگاه سیاست مردمان نمی‌داند، لذا در نامه‌ای به معاویه، این مفهوم را چنین بیان می‌کند:

وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةَ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ؟ بَعِيرٍ قَدَمٍ سَابِقٍ وَشَرَفٍ بَاسِقٍ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ؛ وَأَحْذَرُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًا فِي غِرَّةِ الْأَمْنِيَّةِ، مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ.^۲

معاویه! از کی شما سیاستمداران مردم و سرپرستان کار این امت بوده‌اید؟ نه پیشینه‌ای در دین دارید، و نه شرفی مهین از زمان پیشین؛ و پناه به خدا از گرفتاری به شقاوت دیرین. تو را می‌ترسانم از اینکه پیوسته در فریب آرزوها گرفتار باشی و در آشکار و نهان، دوگانه باشی!

از منظر علی (ع)، سیاست انسانی به دور از فریبکاری، قدرت‌مداری، ریاکاری و زورگویی است، بلکه تدبیر امور با مبانی اخلاقی و رفتار انسانی است، و از آفات نفسانی و مدیریتی به دور بوده و براساس خطوطی کلی سامان می‌پذیرد که آن را در مفهوم صحیحش تحقق‌پذیر می‌سازد. در این صورت است که سیاست، علم تدبیر و اداره حکومت و دولت و بسامان آوردن امور مردمان در جهت مطلوب خواهد بود. به بیان امام علی (ع):

الْمُلْكُ سِيَاسَةٌ.^۳

حکومت [کردن] سیاست [ورزی] است.

فَرَضَ اللَّهُ ... الْإِمَامَةَ نِظَامًا لِلْأُمَّةِ.^۴

خداوند امامت و پیشوایی را واجب کرد برای نظام واره کردن امت.

حُسْنُ التَّدْبِيرِ مِنْ حُسْنِ السِّيَاسَةِ.^۵

نیکویی تدبیر از نیکویی سیاست است.

فَضِيلَةُ الرِّيَاسَةِ حُسْنُ السِّيَاسَةِ.^۶

ارزش ریاست به نیکویی سیاست است.

آفَةُ الزُّعَمَاءِ ضَعْفُ السِّيَاسَةِ.^۷

۱. خوانساری، شرح غرالحکم و درالکلم، ج 3، ص 384.

۲. سید رضی، نصح‌البلاغه، نامه 10.

۳. خوانساری، شرح غرالحکم و درالکلم، ج 1، ص 13.

۴. سید رضی، نصح‌البلاغه، حکمت 252.

۵. خوانساری، شرح غرالحکم و درالکلم، ج 3، ص 385.

۶. همان، ج 4، ص 423.

۷. همان، ج 3، ص 103.